

منشأ حاکمیت از دیدگاه قرآن

تاریخ دریافت: ۹۱/۶/۱۷

تاریخ تأیید: ۹۱/۱۱/۲۵

علیرضا حیدری نسب*

دادخدا خدایار**

انسان به صورت فطری، اجتماعی زندگی می‌کند و برای تأمین نیازهای زندگی و رفع موانع باید مقررات و حکومتی را بپذیرد. اما کدام ضوابط و حکومت حقانیت و مشروعیت پذیرش و تبعیت دارد؟ از دیدگاه قرآن جز پروردگار متعال، کسی از امکان و حق حاکمیت برخوردار نیست. به همین دلیل در علم کلام از اقسام توحید، توحید در حاکمیت، در تشریح و در ربوبیت می‌باشد که لازمه و ضروری مسلمانی است. البته خداوند برخلاف امیران، حاکمیت خود را از طریق ابلاغ قانون و مقررات حکومتی‌اش و توسط نمایندگان خود (انبیاء، اوصیاء و عالمان دینی) اعمال می‌نماید. در این نوشتار ملاک حقانیت و مشروعیت حکومت و منشأ آن از منظر قرآن کریم بر اساس روش اسنادی و تحلیل و توصیف مورد بررسی قرار گیرد. به نظر می‌رسد مقام ذاتی و صفاتی خداوند، به ویژه خالقیت و مالکیت خداوند، منشأ حاکمیت او و علت عاملان وی بر مردم باشد. لذا مشروعیت حکومت الهی به حقانیت خدا و مشروعیت حکومت نمایندگان او به اذن خدا است؛ و رأی و خواست مردم تنها مقبولیت و زمینه را ایجاد می‌کند.

واژه‌های کلیدی: قرآن، حکومت، حاکمیت، خلافت و خلیفه، ولایت و ولی، مشروعیت.

درآمد

انسان موجودی اجتماعی است و از آغاز آفرینش به صورت اجتماعی زندگی کرده است. محققان معتقدند بشر بالطبع، بالاجبار یا بالاستخدام دارای زیست اجتماعی است. (شریفی، ۱۳۸۴: ۱۲۲) اگرچه زندگی انسان به صورت انفرادی ناممکن نیست، لیکن بقای نوع انسان و توالد و تناسل او گواهی بر اجبار یا اختیار زندگی اجتماعی از سوی اوست؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت: اگر جز این عمل می‌کرد نسل او منقرض می‌گشت. قرآن می‌فرماید: «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکرٍ و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقاکم ان الله علیکم خبیر». ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم، و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. بی‌تردید، خداوند دانای آگاه است. (حجرات، ۱۳)



انسان در ارتباط و معاشرت با دیگران بهتر می‌تواند ضعف و قوت خود را بشناسد و به تصویری واقعی از خود دست یابد. پس مسلم است که هیچ انسانی در شرایط عادی به تنهایی قادر به ادامه حیات و بقاء و شناخت مناسب خود نمی‌باشد. علاوه بر آن بسیاری از کمالات مادی و معنوی جز در زیست اجتماعی قابل اکتساب نمی‌باشد. به هر حال ضرورت زندگی جمعی و کشش طبیعی انسان نسبت به همسر و داشتن فرزند و تأمین نیازهایشان از طرفی، و تداخل منافع و وجود امیال نفسانی و حب ذاتی و محدودیت امکانات از سوی دیگر، سبب شده تا انسان‌ها مقرراتی را برای استمرار زندگی خود بپذیرند. (سعیدی مهر، ۱۳۸۸، ج ۲: ۲۷)

در آغاز، نیاز انسان‌ها محدود و زندگی آن‌ها ساده و بدون اختلاف بوده است، و در ادامه با افزایش جمعیت، اختلاف و نزاع پدید آمده است. پروردگار برای رفع اختلافات، پیامبران ۷ را مبعوث نموده است: «و ما کان الناس الا امة واحدة فاختلّفوا...» (و مردم جز یک امت نبودند پس اختلاف پیدا کردند...). (یونس، ۱۹) و «کان الناس امة واحدة فبعث الله النبیین مبشّرین و منذریین و انزل معهم الکتاب بالحق لیحکم بین الناس فیما اختلفوا فیهِ و ما اختلف فیهِ الا الذین اوتوه من بعد ما جاءتهم البینات بغیاً بینهم...» (مردم، امتی یگانه بودند؛ پس خداوند پیامبران را نویدآور و بیم‌دهنده برانگیخت، و با آنان کتاب [خود] را به حق فرو فرستاد، تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند داوری کند. و جز کسانی که [کتاب] به آنان داده شد پس از آنکه دلایل روشن برای آنان آمد به خاطر ستم

[و حسدی] که میانشان بود، [هیچ کس] در آن اختلاف نکرد. (بقره، ۲۱۳) آیه‌های بالا را شاید بتوان ناظر به همین معنا و مؤید این ادعا دانست. (طباطبایی، ج ۴: ۱۴۱۷ ق، ۹۱/۴ به بعد و خلخالی، ۱۴۰۱ ق: ۱۱)

اداره جوامع در طی تاریخ بر اساس تعالیم پیامبران: و تصمیم افراد به گونه‌های مختلفی تداوم یافته است، و انواعی از حکومت‌ها تشکیل شده است. در بسیاری موارد این حکومت‌ها بر اساس اراده افراد و اصطلاحاً استبدادی بوده و در بعضی موارد بر اساس مشورت و رأی جمعی شکل گرفته است. شکل حکومت متناسب با رشد و پیشرفت بشر در طول تاریخ تحولاتی یافت؛ تا آنکه به صورت‌های امروزی و از جمله به شکلی که از آن به مردم‌سالاری و حکومت اکثریت (جمهوری) یاد می‌شود، درآمده است. (بیات و همکاران، ۱۳۸۱: ۲۷۰ و بصیرنیا، ۱۳۸۱: ۲۹)

کدام حکومت و شیوه حکومتی پذیرفتنی و مشروع است؟ آیا حاکمیت از خواست و رأی مردم (اقلیت یا اکثریت) و یا از جای دیگر نشأت می‌گیرد؟ و دیدگاه قرآن در این باره کدام است؟ و ... همگی پرسش‌هایی هستند که در این مقاله قصد بررسی آن را داریم. بر آن هستیم که: با استفاده از قرآن کریم، تفاسیر قرآن، مجموعه‌های روایی و بعضی منابع مرتبط با حکومت و حاکمیت اسلامی، نقل و تحلیل آیات و روایات و اشاره به برخی رخدادهای تاریخی، بتوانیم پاسخی در خور برای موضوع بحث فراهم آوریم.

در ارتباط با انواع حکومت‌ها و ساختارهای قدرت، و پیرامون حکومت اسلامی و ولایت فقیه تألیفات متعددی وجود دارد. (نصرتی، ۱۳۹۱: ۱۶) به تناسب تفسیر آیات مربوط به صفات و افعال الهی، در کلام مفسران و یا متکلمان نیز نمونه‌هایی از مباحث فرارو آمده است؛ اما درباره اینکه از دیدگاه قرآن حاکمیت از کجا سرچشمه می‌گیرد، نویسندگان این مقاله نوشته مستقلی نیافته‌اند.

با مطالعه آثار و آموزه‌های سیاسی مشاهده می‌شود که در میان اصحاب اندیشه‌های سیاسی جز گروهی اندک (آنارشئیست‌ها که قائل‌اند بشر نیازی به حکومت ندارد و با تربیت صحیح و رعایت اصول اخلاقی می‌تواند زندگی اجتماعی‌اش را اداره کند) عموم اندیشمندان نیاز جوامع انسانی به حکومت را پذیرفته‌اند. (مکارم، ۱۳۷۴، ج ۱۰: ۲۶، علی مددی، ۱۳۸۹: ۳۰ و مصباح یزدی، ۱۳۹۱: ۱۶) در روایات نیز ضرورت و اهمیت این امر ذکر شده است. امام علی ۷ در این ارتباط می‌فرماید: «انه لا بد للناس من امیر بر او فاجر» (مردم نیاز به امیر دارند، نیکوکار یا گناه‌کار) (نهج البلاغه، ج ۱: ۹۱) همچنین



فرمودند: «أَسَدُ حَطُومٍ خَيْرٌ مِنْ سُلْطَانِ ظُلُومٍ وَ سُلْطَانِ ظُلُومٍ خَيْرٌ مِنْ فِتْنِ تَدُومٍ» (شیر درنده از حاکم ستم‌گر بهتر است و حاکم ستم‌گر از فتنه‌های مستمر بهتر) (مجلسی، ج ۷۲: ۳۵۹)

در میان مسلمانان نیز اصحاب و پیروان هر دو مذهب بزرگ اسلامی (شیعه و سنی) به ضرورت وجود حکومت اعتراف دارند و درباره حاکمیت پیامبران: و پیامبر خاتم 6 بر این باورند که مشروعیت آن از سوی آفریدگار عالم بوده است؛ ولی در ارتباط با مصداق حاکمیت پس از رحلت حضرت 6 با هم اختلاف نظر دارند. در حالی که شیعه برای پس از رحلت معتقد به وجود پیشوایانی معصوم و برگزیده از سوی خدا و با معرفی پیامبر 6 است، اهل سنت امر تعیین امام را نه وظیفه پیامبر 6 بلکه بر عهده مردم می‌دانند. ایشان عقیده دارند که پس از رسول گرامی 6 حاکم باید به یکی از صورت‌های اجماع، نصب از طریق حاکم قبلی و شورای حل و عقد، انتخاب شود. (جوادی، ۱۳۷۸: ۱۴۴ به بعد و میرآقایی، ۱۳۷۷: ۷۵)

مراد از «حاکمیت»

حاکمیت از ریشه «حکم» و در اصل به معنای منع برای اصلاح است؛ به همین دلیل به لجام حیوان «حکمة الدابة» گفته‌اند، و حکم بر چیزی یعنی داوری درباره‌اش. (راغب، ۱۴۲۶: ق: ۲۴۸) مشتقات این واژه در معانی قانون‌گذاری، داوری، قضاوت و سرپرستی امور جامعه به کار رفته است. ظاهراً دلیل این توسعه آن است که معنای جلوگیری به نحوی در هر یک از معانی سه‌گانه مذکور نهفته است. «ولی» نیز به معنای سرپرست و مترادف حاکمیت می‌باشد. (سعیدی مهر، ۱۳۸۵، ج ۱: ۱۲۳) و «حکم» در آیات زیر و امثال آن به همین معناست:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ...» (خدا به شما فرمان می‌دهد که سپرده‌ها را به صاحبان آنها رد کنید؛ و چون میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید). (نساء، ۵۸)

این ریشه در قرآن حدود ۲۲۰ بار و به صورت‌های گوناگون، از جمله به صورت حکام (جمع حاکم) آمده است. به عنوان مثال در آیه‌ای از قرآن مشاهده می‌شود: «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَ تَدُلُّوا بِهَا إِلَىٰ الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (و اموالتان را میان خودتان به ناروا مخورید، و [به عنوان رشوه قسمتی از] آن را

به قضات مدهید تا بخشی از اموال مردم را به گناه بخورید، در حالی که خودتان [هم خوب] می‌دانید). (بقره، ۱۸۸) و مراد از حاکم کسی است که میان مردم داوری می‌کند. (راغب: ۲۴۹)

از نظر اصطلاحی می‌توان «حاکمیت» را عبارت از: اعمال اراده برای سوق دادن دیگری در جهت دلخواه، و یا مانع شدن او از رفتن در مسیر غیر دلخواه دانست. امروزه در فرهنگ‌های سیاسی، حاکمیت عبارت است از دارا بودن انحصار قدرت سیاسی در داخل و استقلال در عرصه بین‌المللی. (نوروزی، ۱۳۷۸: ۷۵) اما نباید فراموش کرد که در واقع حاکمیت حوزه گسترده‌ای دارد و به معنای تسلط بر جان و مال انسان‌ها و اداره امور جامعه است؛ هر چند تعریف‌های متفاوت از آن ارائه شده است.

نفی اطاعت و حاکمیت غیر خدا

با نگاه به آیات به روشنی مشخص می‌گردد که از دیدگاه قرآن حکومت و حاکمیت غیر خدا مردود است. بر اساس بینش توحیدی اسلام، هستی و از جمله انسان مخلوق خدا و مملوک اوست؛ مالکیتی حقیقی که با مالکیت‌های اعتباری قابل قیاس نیست. در حالی که در مالکیت‌های اعتباری، مملوک از اختیار و حق تصرف برخوردار نیست. تکلیف مملوک در مالکیت حقیقی روشن خواهد بود. (خسروپناه، ۱۳۷۹: ۲۲)

اساس دعوت اسلام و قرآن بر خدامحوری و توحید است، از این رو هیچ کس بر دیگری حق امر و نهی ندارد و مردم نیز نباید سلطه دیگران را بپذیرند؛ زیرا همه مخلوقات نقص و ضعف دارند و ممکن است به خود و دیگران ستم و تجاوز روا دارند و سبب تباهی عالم و آدم شوند. قرآن کریم در داستان ملکه سبأ و حضرت سلیمان 7 در ارتباط با علت ممنوعیت حاکمیت غیر خدا بر انسان گفته است: «قَالَتِ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَ جَعَلُوا أَعْرَآهَآ أَذِلَّةً وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فِى الْبُرُوجِ» (ملکه) گفت: «پادشاهان چون به شهری درآیند، آن را تباه و عزیزانش را خوار می‌گردانند، و این‌گونه می‌کنند. (نمل، ۳۴) و یا در آیه‌ای دیگر آمده است: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِى الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِى النَّاسِ لِيذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِى عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (به سبب آنچه دست‌های مردم فراهم آورده، فساد در خشکی و دریا نمودار شده است، تا [سزای] بعضی از آنچه را که کرده‌اند به آنان بچشانند، باشد که بازگردند). (روم، ۴۱) شاهد مثال در دو آیه مذکور فسادى است که به عنوان نتیجه حاکمیت غیر خدا بر مردم ظاهر می‌شود.



از نگاه قرآن مردم مسئول اند و به خود واگذار نشده اند: «أَيُّ حَسْبِ الْإِنْسَانِ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى» (آیا انسان پندارد که بیهوده رها می‌شود؟! (قیامت، ۳۶) و بیهوده یا رها هم آفریده نشده‌اند: «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ» (آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده‌ایم و اینکه شما به سوی ما بازگردانیده نمی‌شوید؟) (مؤمنون، ۱۱۵) لذا هم حق ندارند تن به ظلم و حکومت غیر خدا دهند، و هم نباید حاکمیت ظالمانه و غاصبانه بر دیگران داشته باشند. با این نگاه و رویکرد بسیاری از آیات قرآن با الفاظ و تعابیر مختلف به انحصار حاکمیت الهی و نفی حاکمیت غیر خدا پرداخته‌اند. این نمونه آیات چند دسته‌اند:

الف) در برخی از این آیات ضمن نفی اظهار نظر و یا بردن دعوا پیش دیگران، حق داوری و حکم ویژه خدا و رسول ﷺ دانسته شده است؛ مومنان دستور دارند حکم موارد اختلاف را با رجوع به ایشان معلوم نمایند؛ مثلاً در آیات زیر می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ...» (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید؛ پس هرگاه در امری [دینی] اختلاف نظر یافتید، آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [و] عرضه بدارید...). (نساء، ۵۹)

مرحوم طبرسی در تفسیر آیه فوق تصریح قرآن را یادآور می‌شود که اطاعت از رسول و اولی الامر در طول اطاعت خداوند قابل پذیرش می‌باشد و گرنه اطاعت جز از خداوند روا نیست. او چنین اظهار می‌دارد:

أَيُّ الْأَمْرِ طَاعَةُ اللَّهِ سَبْحَانَهُ فِيمَا أَمَرَكُمْ بِهِ وَنَهَاكُمْ عَنْهُ «وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ» أَيُّ وَالزُّمُورِ طَاعَةُ رَسُولِهِ ﷺ أَيْضًا وَ إِنَّمَا أُفْرِدَ الْأَمْرَ بِطَاعَةِ الرَّسُولِ وَ إِن كَانَتْ طَاعَتُهُ مَقْتَرَنَةً بِطَاعَةِ اللَّهِ مَبَالِغَةً فِي الْبَيَانِ وَ قَطْعًا لِتَوْهَمٍ مِنْ تَوْهَمِ أَنَّهُ لَا يَجِبُ لَزُومٍ مَا لَيْسَ فِي الْقُرْآنِ مِنَ الْأَمْرِ وَ نَظِيرِهِ قَوْلُهُ «مَنْ يَطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَا آتَاكُمْ الرَّسُولَ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا». (طبرسی، ۱۳۷۲، ۳/۹۹)

«یعنی پایبند اطاعت خدا در زمینه‌هایی که امر و نهی کرده است باشید، از رسول ﷺ اطاعت کنید یعنی مطیع او ﷺ نیز باشید. دستور به اطاعت از رسول ﷺ را با آنکه اطاعتش همراه با اطاعت خداست، تنها آورد تا مبالغه در بیان کرده باشد و توهم متوهمان در این جهت که تنها اوامر قرآن واجب است را از بین ببرد. همانند آیه ای که می‌فرماید:

هر کس از رسول اطاعت کند از خدا اطاعت کرده است و آنچه را رسول

برایتان آورد، بپذیرید و از آنچه شما را باز داشت، دست بردارید.

در تفسیر این موضوع علامه طباطبایی این گونه نوشته است:

«نباید تردید نمود که خداوند سبحان از اطاعت خود اراده‌ای جز اطاعت از رسول در ارتباط با آن معارف و دستورهایی که به پیامبر ﷺ وحی کرده است، ندارد؛ و رسول خدا ﷺ دارای دو حیثیت است: یک: حیثیت قانون‌گذاری بر اساس آنچه پروردگارش از غیر طریق قرآن به او وحی نموده است، و آن عبارت است از بیان تفصیلی آنچه که اجمالاً در قرآن وجود دارد و آنچه با آن موارد مرتبط است؛ همان‌گونه که در آیه ۴۴ نحل فرموده است. (کتاب را بر تو نازل کردیم تا آنچه برای مردم نازل گشته را بر ایشان تبیین کنی) و حیثیت دوم اظهار آراء صوابی است که با ولایت حکومتی و داوری‌اش ارتباط دارد. آیه می‌فرماید: تا بین مردم بر اساس آنچه خدا به تو نشان داده است داوری کنی. (نساء / ۱۵۹) و این همان رأیی است که بر اساس ظواهر قانون قضاء در میان مردم حکم می‌نمایند و این همان چیزی است که حضرت در امور جدی بدان فرمان می‌دادند و خدا به او فرمان داده بود تا با مشورت رأیی اتخاذ کند و فرمود: با مسلمانان مشورت نما و آن‌گاه که قصد نمودی بر خدا توکل کن! (آل عمران / ۱۵۹) پس آنان را در مشورت شریک قرار داد و در امور مهم حضرت ﷺ را تنها قرار داد. آن‌گاه که این مطلب را دانستی معلوم می‌شود که برای اطاعت از رسول معنا و برای اطاعت خدا معنایی دیگر است، گرچه اطاعت از رسول در حقیقت همان اطاعت از خداست؛ زیرا تنها قانون‌گذار همان خداست و تنها اطاعت از او واجب است همان‌گونه که فرموده است: ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر آنکه به موجب اجازه الهی مورد اطاعت قرار گیرد، پس بر مردم واجب است تا از آنچه رسول بر اساس وحی برای آنان بیان می‌کند و دیدگاه‌هایی که اظهار می‌دارد از او اطاعت نمایند». (طباطبائی، ۱۴۱۷ ق: ۴/۳۸۸)

بنابراین پذیرش حکمیت غیرخداوند، و از جمله رسول ﷺ ، به دلیل اذن خداوند مبتنی بر اطاعت پیامبر ﷺ می‌باشد. لذا هر کسی حکمیت و حاکمیت او به نحوی از انحاء به حاکمیت خداوند منتهی نشود، طاغوت می‌باشد؛ قرآن در جای دیگر می‌فرماید:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يَرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا»



(آیا ندیده‌ای کسانی را که می‌پندارند به آنچه به سوی تو نازل شده و [به] آنچه پیش از تو نازل گردیده، ایمان آورده‌اند [با این همه] می‌خواهند داوری میان خود را به سوی طاغوت ببرند، با آن که قطعاً فرمان یافته‌اند که بدان کفر ورزند، [ولی] شیطان می‌خواهد آنان را به گمراهی دوری دراندازد). (نساء، ۶۰)

همین مفاهیم در آیات دیگری از جمله احزاب/۳۶ و یونس/۵۹ نیز آمده است. از آیات مورد نظر برداشت می‌شود که خدا باوران حق ندارند تن به حکم و داوری غیر خدا و غیر انبیاء و اولیاء الهی دهند. زیرا آنان متجاوز به حدود خدا محسوب می‌شوند و در منطق قرآن هر متجاوز یا معبودی جز خدا طاغوت به حساب آمده است. (راغب، ۱۴۲۶ ق: ۵۲۰)

ب) در بعضی آیات فلسفه ارسال رسل ابلاغ احکام الهی و از جمله انحصار عبادت برای خداوند یکتا و بر حذر بودن از دیگران دانسته شده و آمده است: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ...». (و در حقیقت، در میان هر امتی فرستاده‌ای برانگیختیم [تا بگوید]: خدا را بپرستید و از طاغوت [فریب‌گر] بپرهیزید...). (نحل، ۳۶)

«اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ» (اینان دانشمندان و راهبان خود و مسیح پسر مریم را به جای خدا به الوهیت گرفتند، با آنکه مأمور نبودند جز اینکه خدایی یگانه را بپرستند که هیچ معبودی جز او نیست. منزّه است او از آنچه [با وی] شریک می‌گردانند). (توبه، ۳۱)

در بعضی از تفاسیر آمده است که "وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا" ای معبودا واحدا هو الله تعالی «لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» ای لا تحق العبادة إلا له و لا يستحق العبادة سواه «سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ» ای عن شرکهم و عما یقولونه و عما لا یلیق به. (طبرسی، ۱۳۷۲، ۳۷/۵)

انبیاء آمده‌اند تا روشن کنند که نه بر انسان‌ها سزاوار است کسی به جز خداوند را عبادت کنند و نه غیر خدا استحقاق و لیاقت پرستش را دارد، حق پرستیده‌شدن صرفاً از آن خدای یکتا است. "اله و رب" به معنای معبود، به معنای مطاع نیز می‌باشد و حاکمیت و حکومت آن را باید پذیرفت و بر عکس پذیرش حاکمیت بندگی محسوب می‌شود. علامه طباطبائی در همین ارتباط گفته‌اند: «دعوت به پرستش انحصاری خدا در آیاتی

چون قول خدای تعالی: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ» (الأنبياء/۲۵) و یا قول دیگر «فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ» (الشعراء/۲۱۳) و امثال آن: همان گونه که برای بیان حصر عبادت به معنای متعارفی‌اش برای خداست، بیان‌گر حصر اطاعت برای او هم می‌باشد؛ به آن دلیل که حضرت حق تعالی از اهل کتاب به سبب اطاعت از احبار و راهبان بازخواست ننمود، مگر با این آیه که فرمود: «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ». (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۹: ۲۴۵)

از آیه فوق روشن می‌گردد که از نگاه قرآن عبادت ویژه خداوند یگانه است. همچنین فهمیده می‌شود که فرمان‌پذیری از دیگران در واقع پذیرش ربوبیت آنان می‌باشد، و هر نوع فرمان‌برداری عبادت به حساب می‌آید. بر این اساس عبادت مفهومی عام دارد که به هر نوع اطاعت، اطلاق می‌گردد. علت نهی از اطاعت غیر خدا هم روشن است؛ زیرا دلیلی برای این اطاعت وجود ندارد. آنان مالک سود یا زیان مردم نیستند؛ دوست دارند مردم را به استضعاف کشانده مطیع خود سازند و به این صورت ضمن دست‌اندازی به حوزه حق انحصاری خدا، خود را برتر از دیگران می‌بینند. و این یعنی نافرمانی خدا و گمراهی و تباهی. آیات قرآن درباره فرعون ناظر به همین معنا است. (نک: قصص/۴، نازعات/۲۴، طه/۷۹)

در ماجرای احتجاجات حضرت ابراهیم^۷ با پدرخوانده^۸ مشرک‌کش نیز همین نمونه مفاهیم به روشنی دیده می‌شود. (نک: مریم، آیات: ۴۲ و ۴۴)

دلایل نفی حاکمیت غیر خداوند

از نظر آیات، اسباب نفی اطاعت و حاکمیت غیر خدا عبارتند از:
 نداشتن نقش در آفرینش و تدبیر هستی: مهم‌ترین دلیل انحصار حاکمیت و اطاعت خدا و نفی آن از دیگران، آفرینش هستی به ویژه خلقت انسان است. در بسیاری از آیات بر این امر تأکید شده که هستی، هم در آغاز و هم در تداوم وجود، نیازمند پروردگار است و دیگران در این امر نقشی نداشته و ندارند. از جمله چنین آمده است:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ مَّثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (سپاس خدای را که پدیدآورنده آسمان و زمین است [و] فرشتگان را که دارای بال‌های دوگانه و سه‌گانه و چهارگانه‌اند پیام‌آورنده قرار داده است. در آفرینش، هر چه بخواهد می‌افزاید، زیرا خدا بر هر چیزی



تواناست). (فاطر، ۱)

شاهد مطلب آن که انحصار «حمد» برای خداوند به دلیل خلقت مستمر موجودات هستی توسط خداوند ذکر شده است:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنْتُمْ تُؤْفَكُونَ» (ای مردم، نعمت خدا را بر خود یاد کنید. آیا غیر از خدا آفریدگاری است که شما را از آسمان و زمین روزی دهد؟ خدایی جز او نیست. پس چگونه [از حق] انحراف می‌یابید؟) (فاطر، ۳)

در آیه فوق نیز علاوه بر خلقت، صفت «رزاقیت» خداوند و روزی رسانی مستمر خدا به عنوان دلیلی بر الوهیت او ذکر شده است.

«قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا فَهُمْ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْهُ...» (بگو به من خبر دهید از شریکان خودتان که به جای خدا می‌خوانید؛ به من نشان دهید که چه چیزی از زمین را آفریده‌اند؟ یا آنان در [کار] آسمان‌ها همکاری داشته‌اند؟ یا به ایشان کتابی داده‌ایم که دلیلی بر [حقانیت] خود از آن دارند؟..). (فاطر، ۴۰)

در این آیه با اشاره به خلقت خداوند و نیز تدبیر الهی بدون نیاز و استفاده از غیر، احتجاج بر الوهیت و وحدانیت خداوند و در نتیجه معبودیت و حاکمیت خداوند می‌فرماید: «هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (این، خلق خداست. [اینک] به من نشان دهید کسانی که غیر از او هستند چه آفریده‌اند؟ [هیچ!]) بلکه ستم‌گران در گمراهی آشکارند). (لقمان، ۱۱)

در همین جهت آیات ۱ تا ۵ سوره علق، ۱ تا ۴ سوره اعلی، ۴ تا ۷ سوره طارق قابل ملاحظه است. قرآن کریم در آیات مذکور و آیات متعدد دیگری بر عمومیت خالقیت الهی و اینکه خداوند آفریننده همه چیز است تأکید کرده است، و لازمه آن توحید در خالقیت و در نتیجه توحید در مالکیت و حاکمیت می‌باشد. کسانی که به این مراتب از توحید نظری و عملی قائل و عامل نباشند، هم ستم‌گر و هم گمراه می‌باشند.

فقیر و مخلوق بودن غیر خدا: در پاره ای از آیات اطاعت از دیگران به دلیل مخلوق بودن نفی شده است: «وَأَتَّخِذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَ هُمْ يُخْلَقُونَ وَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا وَ لَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَ لَا حَيَاةً وَ لَا نَشُورًا» (و به جای او خدایانی

برای خود گرفته‌اند که چیزی را خلق نمی‌کنند و خود خلق شده‌اند و برای خود نه زبانی را در اختیار دارند و نه سودی راه، و نه مرگی را در اختیار دارند و نه حیاتی و نه رستاخیزی را).
(فرقان، ۳)

خداوند به کسانی که بت‌ها را مورد پرستش قرار می‌دادند، می‌فرماید: اینان چون خود نیازمند و حادث‌اند و مخلوق و ناتوان، استحقاق پرستش را ندارند. با این وصف نه تنها بت‌ها بلکه هر مخلوق و مصنوعی چون ذاتاً ممکن الوجود، محتاج و مخلوق‌اند، سزاوار پرستش نمی‌باشند؛ و چون اطاعت پرستش محسوب می‌شود، پس نباید حاکمیت آن‌ها نیز مورد پذیرش قرار گیرد.

توانایی خداوند بر تغییر: دسته دیگری از آیات به قدرت خدا بر گرفتن نعمت‌ها و تغییر شرایط کنونی پرداخته است؛ و به این صورت به عدم شایستگی غیر خدا برای اطاعت و مالکیت پرداخته شده است: «أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ نَشْأَ نَحْسِفُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نَسْقِطُ عَلَيْهِمْ كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ إِنْ فِي ذٰلِكَ لَآيَةٌ لِّكَ لَآيَةٌ لِّكُلِّ عَبْدٍ مُّبِينٍ» (آیا به آنچه از آسمان و زمین در دست‌رسان و پشت سرشان است ننگریسته‌اند؟ اگر بخواهیم آنان را در زمین فرو می‌بریم، یا پاره‌سنگ‌هایی از آسمان بر سرشان می‌افکنیم. قطعاً در این [تهدید] برای هر بنده توبه‌کاری عبرت است). (سبأ، ۹)
معلوم می‌شود ما سوی الله آنچه دارند موقتی و غیرری است و مستقلاً مربوط به خودشان نمی‌شود؛ بلکه مالک و صاحب اصلی خداست که می‌تواند آنچه را داده است پس گیرد، و از این جهت فقط خداوند حق مالکیت دارد.

جهل به هدایت: جهل و نیازمندی به هدایت محور اهتمام برخی آیات دیگر در جهت نفی حاکمیت غیر خدا و صلاحیت انحصاری خداست. قرآن می‌فرماید: «قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَ فَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (بگو: آیا از شریکان شما کسی هست که به سوی حق رهبری کند؟ بگو: خداست که به سوی حق رهبری می‌کند. پس، آیا کسی که به سوی حق رهبری می‌کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی‌یابد مگر آنکه هدایت شود؟ شما را چه شده، چگونه داوری می‌کنید؟) (یونس، ۳۵)
نادانی بشر به مبدأ و معاد خویش و به بسیاری از تکالیف و وظایف واجب و غیر واجب خود و ... از عواملی است که نمی‌تواند حق حاکمیت استقلالی بر دیگران داشته باشد؛ اما خداوند علاوه بر آنکه خالق، رازق، مدیر، مدبر و غنی و ... می‌باشد، چون عالم مطلق و

هدایت‌گر و آگاه به منافع و مضار همه مخلوقات می‌باشد، لایق حاکمیت و هدایت است. بدیهی است حاکمیت باید همراه با هدایت به سوی کمال باشد.

حصر مالکیت و حاکمیت برای خدا

همان‌گونه که تبیین شد، در بینش الهی قرآن، خدا محور هستی است و حاکمیت نیز تنها از آن اوست. در آیات متعدد قرآن همان‌گونه که حاکمیت غیر خدا نفی می‌شود، حاکمیت خدا و اختصاص و انحصارش برای او اثبات می‌گردد؛ بلکه مراتب مختلفی از حاکمیت (تکوینی و تشریحی) برای خداوند مطرح می‌شود. به عنوان نمونه آمده است: «لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ...» (فرجام) کار در گذشته و آینده از آن خداست، و در آن روز است که مؤمنان از یاری خدا شاد می‌گردند. (روم، ۴) و نیز به طور کلی حکومت را فقط منحصر برای خداوند ذکر کرده است:

«... إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ...» (حکومت جز برای خدا نیست) (أنعام، ۵۷)

علامه طباطبایی در تفسیر آیه فوق می‌فرماید: «آیه: «إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ» بیانی برای سبب نفی می‌باشد، لذا نفی با استثناء مفید حصر آمد تا بگوید هرگز برای غیر خدا چیزی از سنخ حکم وجود ندارد؛ و حکم تنها برای خدای سبحان است.» (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۷: ۱۱۴)

در بعضی آیات تصریح شده است که نه تنها حکم تکوینی و تشریحی در این عالم از آن خداست، بلکه حکم و داوری در آخرت و قیامت نیز منحصر برای خداست: «ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَ هُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ» (آن‌گاه به سوی خداوند مولای بحق‌شان برگردانیده شوند. آگاه باشید که داوری از آن اوست، و او سریع‌ترین حساب‌رسان است). (أنعام، ۶۲) در برخی آیات تأکید شده است که حکم و حاکمیت خداوند هم شامل مادیات می‌شود و هم عالم ملکوت و ماوراء ماده. و در کریمه دیگر به صراحت اعلام می‌شود که سلطنت و حاکمیت همه جانبه از آن خداست و جز خداوند یار و حامی و سرپرستی برای کسی نمی‌باشد. (توبه، ۱۱۶)

علاوه بر آیاتی که ذکر شد، آیات متعدد دیگری نیز هست مبنی بر اینکه فقط خداوند یکتا شایستگی آن را دارد که برای تنظیم حیات فردی و اجتماعی بشر قوانین را وضع کند؛ و حقوق و تکالیف مردم را معین سازد و سرپرستی و اداره جامعه را به عهده گیرد و بر جان و مال آنان تسلط داشته باشد؛ از این معنا گاه به «ربوبیت تشریحی» نیز تعبیر می‌-



شود. (سعیدی مهر، ۱۳۸۸، ج ۱: ۱۲۳) از جمله این آیات، به آیات زیر می‌توان استناد کرد: انعام/۵۱، کهف/۲۶، شوری/۹، رعد/۳۱، روم/۴، زخرف/۸۳ و... حاکمیت مطلق و جامع و همیشگی از آن خداوند است و سایر حاکمیت‌ها فقط به اذن او مشروعیت دارند. علاوه بر آن آیاتی که از قدرت و مالکیت بلامنازع الهی سخن می‌گویند، معمولاً با پسوندی از صفات و اسماء الهی همراه است که در ارتباط وثیق با مفهوم آیه است و این خود تأکیدی بر اسباب حکم و مفهوم آیات دارد. آیاتی که از قدرت و حکومت الهی سخن گفته‌اند، با آن صفات و اسماء مدلل و مؤکد شده‌اند. برخی از این آیات به این گونه‌اند:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ مَّثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (سپاس خدای را که پدیدآورنده آسمان و زمین است [و] فرشتگان را که دارای بال‌های دوگانه و سه‌گانه و چهارگانه‌اند، پیام‌آورنده قرار داده است. در آفرینش، هر چه بخواهد می‌افزاید، زیرا خدا بر هر چیزی تواناست). (فاطر، ۱)

در این آیه قدرت خداوند به همراه اراده و مشیت او و نیز خلقت آمده است، که نشان می‌دهد قدرت حاکمیت خداوند با اراده ای مطلق هماهنگ است.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَآَنِي تُؤْفِكُونَ» (ای مردم، نعمت خدا را بر خود یاد کنید. آیا غیر از خدا آفریدگاری است که شما را از آسمان و زمین روزی دهد؟ خدایی جز او نیست. پس چگونه [از حق] انحراف می‌یابید؟) (فاطر، ۳)

همان‌گونه که قبلاً نیز آمد در این آیه به خالقیت و رازقیت که باعث اطلاق و اكمال حاکمیت می‌باشد، اشاره شده است.

«تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (بزرگوار [و خجسته] است آنکه فرمان‌روایی به دست اوست و او بر هر چیزی تواناست). (ملک، ۱)

شاهد مثال در آیه مذکور فرمانروایی خداوند با قدرت نامحدود اوست، که از لوازم اصلی حاکمیت می‌باشد.

آیات ۱۵، ۱۷، ۲۱، ۲۸ و ۳۰ سوره ملک، آیه ۹ سوره سبا و ... نیز به همین صورت ضمن ذکر نعمت الهی، از تبدیل آنها سخن گفته‌اند و قدرت خدا را یادآور شده‌اند؛ و در



مقابل ضعف و ناتوانی معبودهای غیر واقعی، موضوع برخی آیات از جمله آیه زیر است که می فرماید:

«قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِنَّ مِنْ شَرِكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ» (بگو: کسانی را که جز خدا [معبود خود] پنداشته‌اید بخوانید؛ هم وزن ذره‌ای نه در آسمان‌ها و نه در زمین مالک نیستند، و در آن دو شرکتهی ندارند، و برای وی از میان آنان هیچ پشتیبانی نیست). (سبأ، ۲۲)

حقیقتاً چگونه کسانی می‌توانند ادعای حاکمیت بر دیگران داشته باشند در حالی که به اندازه ذره‌ای مالکیت حقیقی در عالم ندارند و آنچه دارند پنداری، اعتباری و موقتی است؟! آیاتی که از مجازات و برخورد شدید الهی سخن گفته‌اند نیز از حصر مالکیت و حاکمیت خدا حکایت دارند:

«لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكِنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَ شِمَالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَ اشْكُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَ رَبُّ غَفُورٌ فَاعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَ بَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِي أُكُلٍ خَمْطٍ وَ اَثَلٍ وَ شَاءَ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ ذَلِكُمْ جَزَاءُ مَا كَفَرُوا وَ هَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ»

(قطعاً برای [مردم] سبأ در محل سکونتشان نشانه [رحمتی] بود: دو باغستان از راست و چپ [به آنان گفتیم]: از روزی پروردگارتان بخورید و او را شکر کنید. شهری است خوش و خدایی آمرزنده. پس روی گردانیدند، و بر آن سیل [سد] عَرِم را روانه کردیم، و دو باغستان آن‌ها را به دو باغ که میوه‌های تلخ و شوره‌گز و نوعی از کُنار تنک داشت تبدیل کردیم. این [عقوبت] را به [سزای] آنکه کفران کردند به آنان جزا دادیم؛ و آیا جز ناسپاس را به مجازات می‌رسانیم؟) (سبأ، ۱۵-۱۷)

علامه طباطبایی در ارتباط با آیات فوق می‌نویسد: «... در حقیقت خداوند مدبر واقعی امور بندگان است، بندگان غرق انواع نعمات الهی‌اند و بر آنان شکر نعمت واجب است... قوم سبأ را به سبب کفر و روگردانی از شکر - یا در برابر کفرشان - چنان مجازات نمودیم و ما مجازات سخت نکنیم مگر کسانی را که نسبت به نعمت‌های الهی بسیار کفر ورزند.» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ۱۶/۳۶۲ و ۳۶۵) شاید بتوان گفت یکی از مصادیق اصلی شکر نعمت الهی، پذیرش حاکمیت خداوند منعم و نیز اطاعت از او و فرستادگان و دستورهای

اوست و چون به این مهم عمل نکردند دچار عذاب الهی شدند.

نه تنها حق حاکمیت از عموم مخلوقات نفی شده است بلکه حتی انبیاء الهی نیز از خود اجازه کم و زیاد نداشته اند و در صورت تخلف مجازات از الهی ایمن نبوده‌اند:

«إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ ... فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ» (که [قرآن] قطعاً گفتار فرستاده‌ای بزرگوار است. و اگر [او] پاره‌ای گفته‌ها بر ما بسته بود، دست راستش را سخت می‌گرفتیم، سپس رگ قلبش را پاره می‌کردیم، و هیچ یک از شما مانع از [عذاب] او نمی‌شد. پس به [پاس] نام پروردگار بزرگت تسبیح‌گوی). (حاقه، ۴۰-۵۲)

سبب حصر حاکمیت برای خدا

در منظر قرآن به صورت مؤکد سخن از حق و حقانیت در میان است و برخلاف مکاتب بشری در قرآن تفسیر خاصی از هستی ارائه شده است. اساس هستی بر حق استوار است و کسی به ناحق اجازه دخالت و تصرف در آن را ندارد. اصل حق یعنی مطابقت و موافقت؛ و از جمله درباره مواردی گفته شده است که بر اساس حکمت آفریده شده‌اند. لذا به فعل خدا حق گفته‌اند. (راغب، ۱۴۲۶ ق: ۲۴۶) از تعبیر حق دانسته می‌شود که هستی بر اساسی ثابت بنا شده است که مخلوقات و از جمله انسان‌ها - به صورت مستقل - نه تنها اجازه تصرف در دیگران را ندارند، که درباره خود نیز مالکیت و حق هر گونه تصرف را ندارند. بر همین اساس در ادبیات و متون سیاسی یکی از معانی مشروعیت، حاکمیت و حقانیت دانسته شده است. (خسروپناه، ۱۳۸۸: ۱۷) از سوی دیگر در تفسیر قرآن از هستی در وراء ظواهر پدیده‌ها اموری وجود دارند که از اختیار انسان و احیاناً فهم او بیرون هستند. انسان نمی‌تواند سرنوشت آن‌ها را بر هم زند و ارتباطی سازمانی و ساختاری، حتمی و تغییرناپذیر میان پدیده‌ها برقرار است. یعنی همان اموری که از آن‌ها به سنن الهی یاد می‌شود و سنن الهی تغییرناپذیرند. می‌فرماید:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (پس روی خود را با گرایش تمام به حق، به سوی این دین کن، با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است. آفرینش خدای تغییرپذیر نیست. این است همان دین پایدار، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند). (روم، ۳۰)

خداوند هستی را بر پایه‌هایی استوار آفریده که انسان از ادراک و تصرف در آن عاجز



است. اصلاً تمامی هستی فرمان بر صاحبش است و به تسبیح او مشغول هستند: «تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبُحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا» (آسمان‌های هفت‌گانه و زمین و هر کس که در آن‌هاست او را تسبیح می‌گویند، و هیچ چیز نیست مگر اینکه در حال ستایش تسبیح او می‌گوید، ولی شما تسبیح آن‌ها را در نمی‌یابید. به راستی که او همواره بردبار [و] آمرزنده است). (اسراء، ۴۴)

این تسبیح حقیقی و واقعی است و مجازی و تشریفاتی نمی‌باشد. لذا هرگونه عبادتی در این محدوده و دایره، جز برای معبود حقیقی و صاحب حق واقع نمی‌شود؛ هرچند عبادت کنندگان به آن واقف نباشند. آیات قرآن در ارتباط با حصر حاکمیت برای خدا و در پاسخ به چرایی این حصر چند دسته‌اند:

الف- برخی آیات به صراحت مالکیت حقیقی، آفرینش و قدرت را دلیل این حق برای خدا و ناتوانی دیگران را سبب نفی حاکمیت آنان گرفته‌اند: «هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (این، خلق خداست. [اینک] به من نشان دهید کسانی که غیر از او هستند چه آفریده‌اند؟ [هیچ!]) بلکه ستمگران در گمراهی آشکارند. (لقمان، ۱۱) ادعای حاکمیت در مقابل خداوند مصداق ظلم و ضلالت است.

«قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا فَهُمْ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْهُ بَلْ إِنْ يَعِدُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا» (بگو: به من خبر دهید از شریکان خودتان که به جای خدا می‌خوانید؛ به من نشان دهید که چه چیزی از زمین را آفریده‌اید؟ یا آنان در [کار] آسمان‌ها همکاری داشته‌اند؟ یا به ایشان کتابی داده‌ایم که دلیلی بر [حقانیت] خود از آن دارند؟ [نه] بلکه ستم‌کاران جز فریب به یکدیگر وعده نمی‌دهند). (فاطر، ۴۰)

ادعای حاکمیت که به نوعی ربوبیت و الوهیت را نیز به دنبال دارد و بدون صفت و قدرت خالقیت و نقش تدبیری در عالم که از انواع حاکمیت می‌باشد، ظلم و فریبی بیش نیست.

ب- دسته دیگر آیات، صفاتی را برای خالق آورده‌اند و ویژه او شمرده‌اند، که خود به خود اولویت و حقانیت حاکمیت را برای خدا اثبات می‌کند. خداوند در قرآن جامع کمالات و دارای والاترین صفات و اسماء حسنی است، که همین اوصاف و اسماء دلیل روشن بر

حاکمیت انحصاری او هستند. به عبارت دیگر این اسماء و صفات سرچشمه و منشأ حاکمیت از دیدگاه قرآن اند. اموری که برای احدی از مخلوقات - به صورت مستقل - وجود ندارند. در این قسمت به تعدادی از اسماء و اوصاف الهی و دلالت آن‌ها بر حق حاکمیت انحصاری پروردگار اشاره می‌شود:

واژه «الله» پرکاربردترین واژه در قرآن است. حدود ۲۰۰۰ بار در قرآن ذکر شده و برای ذات احدیت علم شده است و جامع تمام صفات کمالیه خدا خوانده می‌شود. از این نام که در اصل صفت و به معنای معبود بوده است، با توجه به مفاهیمی که در آن نهفته است، اولویت و بلکه حق انحصاری خدا برای تصرف در مخلوقاتش دریافته می‌شود.

واژه «رب» نیز از جمله نام‌های پروردگار است که صدها بار و در بسیاری موارد همراه «الله» در قرآن ذکر شده است. از جمله در سوره فاتحه الکتاب آمده است. «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (ستایش ویژه خدا، پروردگار جهانیان است) (فاتحه، ۲) «رب» را در ردیف «تربیه»، به مفهوم اصلاح و اصلاح‌گر یک چیز، و به سید مالک که به تدبیر امور بنده و مملوکش می‌پردازد معنا می‌کنند. (راغب، ۳۳۶، ابن فارس، ج ۲: ۳۸۱ و طبرسی، ج ۱: ۵۴) پر واضح است که چنین تربیت سروری و مالکیتی برای هیچ کس جز «الله» ثابت نیست. وقتی ابعاد و اعماق این معنا دانسته شد، مشخص می‌گردد تنها فرد شایسته حمد و ستایش خداست؛ و از جایی که «الله» و «رب» جهانیان است، هر نوع حمدی تنها برای اوست. در برخی آیات به صراحت فرمان داده شده است که چون خدا «الله» و «رب» است، باید مورد عبادت قرار گیرد. می‌فرماید:

«ذُكِرَ لَكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ» (این است خدا، پروردگار شما: هیچ معبودی جز او نیست، آفریننده هر چیزی است. پس او را بپرستید، و او بر هر چیزی نگهبان است). (أنعام، ۱۰۲) این معنا در علم کلام تعبیر به «توحید ربوبیت» می‌شود که خود منشأ توحید در تشریح و حاکمیت می‌باشد.

قریب ۲۰۰ بار از آفریدگاری خدا با استفاده از واژه‌هایی چون «خالق»، «خلق»، «فاطر»، «فطر» و «بارئ» در قرآن سخن به میان آمده و بر آن تأکید خاص شده است. از دیگران خواسته شده که اگر نقشی در آفرینش و آفریده‌ها دارند ارائه نمایند. می‌فرماید: «هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (اوست خدای خالق نوساز صورتگر [که] بهترین نام‌ها [و صفات] از آن



اوست. آنچه در آسمان‌ها و زمین است [جمله] تسبیح او می‌گویند و او عزیز حکیم است).
(حشر، ۲۴)

در آیه زیر خالقیت به همراه رزق مستمر و اعطای حیات و میراندن که از لوازم حاکمیت حقیقی محسوب می‌شوند، ذکر شده است:
«اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يَمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكُمْ مِنْ شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» (خدا همان کسی است که شما را آفرید، سپس به شما روزی بخشید، آن‌گاه شما را می‌میراند و پس از آن زنده می‌گرداند. آیا در میان شریکان شما کسی هست که کاری از این [قبیل] کند؟ منزّه است او، و برتر است از آنچه [با وی] شریک می‌گردانند). (روم، ۴۰)

از مهم‌ترین لوازم و مفاهیم مرتبط با مسأله حکومت و حاکمیت، مفهوم قدرت است. این مفهوم به گونه‌های مختلف در قرآن برای خداوند و در وصف حضرت حق و افعال او وارد شده است، و هر گونه ضعف و نقص از او منتفی دانسته شده است. از جمله این آیات آیه الکرسی است که از حکومت و قدرت فراگیر و لایزال الهی در اداره و تدبیر عالم یاد می‌کند. به ویژه آن‌جا که گوید:

«وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» (تخت و حکومتش آسمان‌ها و زمین را در بر گرفته، و نگه‌داری آن‌ها بر او دشوار نیست، و اوست والای بزرگ). (بقره، ۲۵۵)

در ارتباط با وسعت قدرت خدا از آیات ۶۲ و ۶۳ سوره غافر یا ۶۷ زمر نیز باید یاد کرد، که آسمان‌ها و زمین را در قبضه قدرت پروردگار دانسته‌اند. در برخی آیات خداوند «قاهر» و «قهار» خوانده شده است: مانند آیات ۳۹ یوسف، ۱۸ و ۶۱ انعام، ۱۲۷ اعراف و یا ۴۸ ابراهیم.

حدود ۱۰۰ بار از عزت‌مندی خدا و تسخیرناپذیری اراده حضرت حق سخن به میان آمده است. «عزت» را شکست‌ناپذیری و غیر قابل تسخیر بودن دانسته‌اند. (راغب: ۵۶۳) و با توجه به کثرت استعمال این وصف برای خدا و اینکه مکرر تمامی عزت در مرحله نخست برای خدا دانسته شده است، و پروردگار ورود دیگران به این حوزه را نمی‌پذیرد. (رک: نهج البلاغه، خطبه قاصعه) معلوم می‌شود حاکمیت تنها برای خداوند عزیز شایسته است و هرگونه حاکمیت غیر خدا منتفی است، چرا که با عزت‌مندی خدا منافات دارد. از جمله لوازم قدرت، انتقام، غضب، برخورد و مجازات متخلف، و پاداش به مؤمن و

افراد نیکوکار است. این مفاهیم نیز به صورتی گسترده در آیات وارد شده است. قرآن در چهار مورد از خدا به عنوان «عزیز ذو انتقام» یاد نموده است. مانند آیات ۴ آل عمران و ۹۵ مائده و در پنج مورد با تعبیر «انتقمنا» یاد کرده است. مانند آیات ۱۳۶ اعراف، ۲۵ و ۵۵ سوره زخرف. در جایی از برخورد با فرعون و غرق کردن او و این که وی را مایه عبرت ساخته است، سخن به میان آورده است. (مانند آیه ۹۲ سوره یونس) بارها از انتقام‌جویی خود و یا عبرت آموزی از سرنوشت بدِ هلاکت‌یافتگان سخن گفته است، و افزوده که آنان بسیار هم قدرتمندتر بودند. فرموده: «فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا وَ مَضَى مَثَلُ الْأُولَئِينَ» (و نیرومندتر از آنان را به هلاکت رسانیدیم و سنت پیشینیان تکرار شد). (زخرف، ۸) در آیه ۱۶ سوره دخان از روز انتقام بزرگ به صورت مؤکد از انتقام‌جویی خدا سخن گفته است. همچنین آیات و سوره‌هایی که از هلاکت اقوام پیشین چون عاد، ثمود و ... یاد کرده است، همه نمونه‌هایی از اظهار قدرت الهی در مقام برخورد با متخلفان به حساب می‌آیند.

علاوه بر این نمونه آیات باید از ده‌ها مورد آیاتی یاد کرد که از اجر و مزد بی‌حساب برای نیکوکاران سخن گفته است. مانند آیه ۱۱ سوره هود یا ۱۷۲ آل عمران و... که این آیات نیز به بیانی دیگر قدرت و حاکمیت خدا را اثبات می‌کنند.

بنا بر آنچه ذکر شد مشخص می‌شود که: وحدانیت خداوند در خالقیت، مالکیت، ربوبیت، رازقیت و... و نیز دارا بودن قدرت و علم مطلق و سایر صفات کمالیه و جلالیه، دلیل انحصار حاکمیت تکوینی و تشریحی خداوند می‌باشد. بر همین اساس در قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز، که در واقع جهت اعمال و تطبیق حاکمیت الهی تنظیم گردیده، تصریح شده است که: نظام اسلامی بر پایه ایمان به خدای متعال و اختصاص حاکمیت و تشریح به خدای متعال و لزوم تسلیم در برابر امر او استوار است؛ و در حقیقت قانون اساسی حاکمیت خداوند در جمهوری اسلامی ایران را از طریق اعمال قوانین اسلامی و رهبری اسلامی بیان می‌کند. چون در اندیشه قرآنی قانون‌گذار و حاکم اصلی خداوند است. (رنجبریان، ۱۳۸۱: ۱۹ و نوروزی، ۱۳۷۸: ۷۶)

تحقق حاکمیت الهی و استخلاف انسان

آن گونه که از اظهارات خوارج در برابر امام علی ۷ بر می‌آید، آنان گمان می‌کردند که با وجود حکم خدا نیازی به وجود حاکم و امیر نیست. شعار معروف آنان عبارت بود از: «لا حکم الا لله» و امام علی ۷ در برابر این کج اندیشی فرمود: «کلمة حق، يراد بها الباطل»



(سخن حقی است که به وسیله‌اش باطلی را اراده کرده‌اند). مرادشان «لا امة الا لله» (جز خدا امیری نیست). می‌باشد. (مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۳۳: ۳۵۸) لذا باید گفت گرچه حاکمیت مطلق الهی بر مخلوقات و هستی جای تردید ندارد، لیکن نباید تصور کرد که این حاکمیت بلامنازع، بدون واسطه اعمال می‌گردد. طبعاً خداوند مجسم نمی‌شود و چون حاکمان و امیران کار جوامع بشری را به دست نمی‌گیرد.

در نظام‌های سیاسی غیرالهی که مبتنی بر اندیشه انسان محوری است، انسان جانشین خدا، صاحب حق و مالک خود و هستی فرض گردیده است؛ که می‌تواند هرگونه تشخیص دهد، حکم نماید. از جمله برای خود و جامعه نوع حکومت و قانون لازم برای آن را تعیین کند، که بهترین نوع این نمونه حکومت‌ها همان چیزی است که از آن با عنوان مردم سالاری (رأی اکثریت) یاد می‌شود. بر این اساس، مردم سالاری‌ها ممکن است اکثریت (هرچند با رأی ضعیف نصف به اضافه یک) حتی برضد منافع و مصالح انسانی رأی دهند. (بیات و همکاران، ۱۳۸۱: ۳۵۴) حاکمیت خدا و حاکمیت‌های بشری، هم از جهت خاستگاه و هم از جهت ابعاد، با هم تفاوت اساسی دارند. در نگاه قرآن، خداوند حق حاکمیت را که ویژه اوست برای تطبیق و اجرا به انسان‌هایی به عنوان خلفای خود واگذاشته است؛ به کسانی مأموریت داده تا قانون و شرع او را برای مردم بیان و اجرا نمایند و زمینه را برای برپایی حکومتی بر اساس خواست الهی، که همان زمینه‌سازی برای برپایی قسط و عدل است، فراهم نمایند. (صدر، ۱۴۲۶ ق: ۱۱۸، حکیم، ۲۰۰۳ م: ۳۹۵ به بعد)

خداوند در جایی این خلفا و نمایندگان رسمی خود را به صورت کلی معرفی کرده است: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اختلفوا فيه...» (مردم، امتی یگانه بودند؛ پس خداوند پیامبران را نویدآور و بیم‌دهنده برانگیخت، و با آنان، کتاب [خود] را به حق فرو فرستاد، تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند داوری کند). (بقره، ۲۱۳) در جای دیگر فرموده است:

«إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ يُحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَ الرِّبَّانِيونَ وَ الْأَخْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ...» (ما تورات را که در آن رهنمود و روشنایی بود نازل کردیم. پیامبرانی که تسلیم [فرمان خدا] بودند، به موجب آن برای یهود

داوری می‌کردند؛ و [همچنین] الهیون و دانشمندان به سبب آنچه از کتاب خدا به آنان سپرده شده و بر آن گواه بودند). (مائده، ۴۴)

در آیه اخیر از سه گروه برای حکومت یاد شده است: گروه اول، پیامبران؛ که واسطه گرفتن پیام خدا و ابلاغ و اجرایش هستند. گروه دوم عالمان ربانی که به عقیده شیعه همان امامان 7 می‌باشند و میراث‌داران معصوم پیامبرانند. و گروه سوم دانشمندان و همان فقها و اصطلاحاً ولی فقیه در عصر غیبت امام معصوم: هستند، که نیابتاً حکومت اسلامی را به دست می‌گیرند. (صدر، ۱۴۲۶ق: ۱۲۷ و حکیم، ۲۰۰۳ م: ۴۰۲)

در جایی هم برخی از این خلفا را به طور مشخص و با نام معرفی کرده است:

«يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ» (ای داوود، ما تو را در زمین خلیفه [و جانشین] گردانیدیم؛ پس میان مردم به حق داوری کن، و زنهار از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به درکند. در حقیقت کسانی که از راه خدا به در می‌روند، به [سزای] آنکه روز حساب را فراموش کرده‌اند، عذابی سخت خواهند داشت). (ص، ۲۶)

آیات سوره انعام تعداد بیشتری از نمایندگان خدا را با ذکر نام معرفی کرده است. نکته قابل توجه در این آیات آن است که مصداق خاص خلیفه الله، انبیاء الهی به عنوان انسان-های کامل می‌باشند که انسان‌های صاحب کمالات و فضائل ویژه هستند. چنان که در آیه زیر مشهود است:

«وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأٍ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَىٰ وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِيلَىٰ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ».

(و آن حجت ما بود که به ابراهیم در برابر قومش دادیم. درجات هر کس را که بخواهیم فرا می‌بریم، زیرا پروردگار تو حکیم داناست. و به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم، و همه را به راه راست در آوردیم، و نوح را از پیش راه نمودیم، و از نسل او داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را [هدایت کردیم] و این گونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم. و زکریا و یحیی و عیسی و یاس را که همه از شایستگان



بودند، و اسماعیل و یسع و یونس و لوط، که جملگی را بر جهانیان برتری دادیم. و از پدران و فرزندان و برادران شان برخی را [بر جهانیان برتری دادیم]. (أنعام، ۸۳-۸۷)

بر این اساس خلیفه الله و نماینده خدا باید فردی برگزیده باشد و صفاتی چون علم و قدرت را در کنار پرهیز از هواهای نفسانی دارا باشد، تا برای حاکمیت شایسته گردد.

(حسینی طهرانی، ۱۴۳۱ق، ج ۱: ۲۰۷) همان گونه که در باره طالوت آمده است:

«وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (و پیامبرشان به آنان گفت: در حقیقت، خداوند، طالوت را بر شما به پادشاهی گماشته است. گفتند: چگونه او را بر ما پادشاهی باشد، با آنکه ما به پادشاهی از وی سزاوارتریم و به او از حیث مال، گشایشی داده نشده است؟ پیامبرشان گفت: در حقیقت، خدا او را بر شما برتری داده، و او را در دانش و [نیروی] بدن بر شما برتری بخشیده است، و خداوند پادشاهی خود را به هر کس بخواهد می‌دهد، و خدا گشایشگر داناست) (بقره، ۲۴۷) و پس از انبیاء کسانی می‌توانند که مقام خلافت در حاکمیت الهی را داشته باشند، که ائمه باشند، که انبیا باشند و از امتیازات روحی و جسمی قابل توجهی برخوردار باشند. از سوی دیگر، پیامبران آمده‌اند تا مردم را برای برپایی و اعمال قانون الهی آماده سازند:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...» (حدید، ۲۵)

به این ترتیب معلوم می‌شود کار انبیاء، اولیاء و صالحان که با اجازه الهی صورت می‌پذیرد، در واقع اعمال حاکمیت الهی است که نماد آن عدالت به معنای حقیقی می‌باشد. عامل حقانیت و مشروعیت آن، اذن خدای متعال و جامع جمیع حق‌ها می‌باشد و رأی و پذیرش مردم صرفاً مقبولیت است. این طرح در دوران ما در جمهوری اسلامی و نظام ولایت فقیه - همان ادامه حرکت و حاکمیت انبیا ۷- تبلور یافته است و این حقیقتی است که حتی بعضی از دشمنان نیز به آن اعتراف کرده‌اند. (منصوری لاریجانی، ۱۳۸۲: ۲۰)

آثار حاکمیت الهی

در صورت پیاده شدن شریعت الهی و اعمال حاکمیت او و از سویی نفی حاکمیت غیر خدا، سعادت فرد و جامعه تأمین می‌شود و عدالت الهی برای رشد و کمال فردی و

اجتماعی تحقق پیدا می‌کند. در طرح حکومت و حاکمیت الهی هر دو طرف حاکمیت نسبت به یکدیگر مسئول‌اند. در این حکومت، برخلاف روش‌های حکومتی متعارف، هر حقی با تکلیفی همراه است. امر به معروف و نهی از منکر و حرکت هماهنگ والی و رعیت در جهت منافع عالیه و مصالح بشر نصب العین همگان است. امام علی 7 می‌فرماید: «أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا بِوَلَايَةِ أَمْرِكُمْ، وَ لَكُمْ عَلَيَّ مِنَ الْحَقِّ مِثْلَ الَّذِي لِي عَلَيْكُمْ. وَ الْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَاصُفِ، وَ أَضْيَقُهَا فِي التَّنَاصُفِ. لَا يَجْرِي لِأَحَدٍ إِلَّا جَرَى عَلَيْهِ، وَ لَا يَجْرِي عَلَيْهِ إِلَّا جَرَى لَهُ، وَ لَوْ كَانَ لِأَحَدٍ أَنْ يَجْرِيَ لَهُ وَ لَا يَجْرِيَ عَلَيْهِ لَكَانَ ذَلِكَ خَالِصًا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ دُونَ خَلْقِهِ، لِقُدْرَتِهِ عَلَى عِبَادِهِ، وَ لِعَدْلِهِ فِي كُلِّ مَا جَرَتْ عَلَيْهِ صُرُوفُ قَضَائِهِ. وَلَكِنَّهُ جَعَلَ حَقَّهُ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ يَطِيعُوهُ، وَ جَعَلَ جَزَاءَهُمْ عَلَيْهِ مُضَاعَفَةَ الثَّوَابِ تَفَضُّلاً مِنْهُ، وَ تَوْسَعاً بِمَا هُوَ مِنَ الْمَزِيدِ أَهْلُهُ» اما بعد، خداوند سبحان به این دلیل که من سرپرست شمایم برای من بر شما حقی قرار داده و نیز در مقابل برای شما همانند آن، حقی بر گردن من مقرر فرموده است، پس حق در مرحله سخن و تعریف و توصیف، از همه چیز گسترده‌تر است، ولی هنگام عمل دایره‌ای کوچک‌تر و گسترده‌گی کم‌تری دارد، هیچ کس را بر دیگری حقی نیست مگر این که آن، دیگری را نیز بر او حقی ثابت است. (حق همیشه دو طرف دارد) اگر قرار بود حق به سود کسی باشد که در برابر، دیگران را بر ذمه او حقی و مسئولیتی نباشد، ذات اقدس پروردگار بود، نه آفریده‌های او، و این ویژگی، به علت قدرت او بر بندگان و گسترش عدالتش در اموری است که فرمان حق در آنها جریان دارد ولی او، حق خود را بر بندگان و وظیفه آنها را چنین قرار داده است که او را عبادت و اطاعت کنند و در برابر، پاداش آنان را بر خود حقی قرار داد و این تفضلی از او بر بندگان است نه به خاطر استحقاق آنان». (نهج البلاغه، خطبه 207)

بر این اساس فرمایش امام علی 7 طرفینی بودن حق و تکلیف بین حاکمیت و رعیت نه تنها شامل انسان‌ها می‌شود، بلکه خود خداوند نیز خود را در قبال بندگان خویش مسئول می‌داند تا در برابر اطاعت به آنان پاداش عنایت کند. هر چند ذاتاً هیچ دین و نیازی نسبت به مخلوقات ندارد، اما صفت عدالت خداوند اقتضا می‌کند تفضلاً نسبت به انسان‌ها خود را مکلف بداند.

از دیدگاه قرآن انسان فطرتاً خداجو و کمال طلب آفریده شده است؛ و از امکانات لازم برای اوج گرفتن و ترقی برخوردار است؛ که در صورت بارور شدن عقل و تعلیم و تربیت صحیح و رسیدگی و ساماندهی مناسب به تمایلات - البته در پناه وحی - به مقام قرب و



خلیفه‌اللهی، آزادی از قیود و تعلقات متعدد و آزادگی خواهد رسید. دچار حبط عمل و خبط و درماندگی هم نمی‌شود. امام علی 7 می‌فرمایند: «لا تکن عبد غیرک قد جعلک الله حراً» (نهج البلاغه، ج 3: 51) از این منظر دنیا همه چیز و هدف نهایی هستی نیست؛ بلکه مقطعی برای تلاش و تحصیل مقامات برای زندگی جاوید است. هنگامی که چنین فضایی پدید آمد و ارتباطات این‌گونه برقرار شد، آزادگی معنا و سعادت تأمین می‌شود. چون حکومتی می‌تواند مقدمات رشد و تکامل انسان را فراهم کند که عدالت برقرار سازد. چنین حکومتی آن است که حاکم یا حاکمانش استبداد نداشته باشند، قانونشان جامع‌ترین و خالص‌ترین قانون باشد، حاکمانش خود را امانت دار الهی بدانند، و اعلم و عادل و اشجع مردم زمانشان باشند، معصوم و یا شبه معصوم باشند و ... چنین حاکمانی کسانی می‌توانند باشند که: معتقدند حاکمیت مطلق بر جهان و انسان مربوط به خداست؛ و خود را در دنیا و آخرت در مقابل خداوند مسئول و تسلیم بدانند.

نتایج

از دیدگاه قرآن:

از آنجا که انسان جمعی زندگی می‌کند و در رسیدگی به اهداف و نیازهایش با موانعی روبرو می‌شود، باید حکومت و مقرراتی را بپذیرد. لذا خداوند حکیم آن را پیش‌بینی و در اختیار انسان قرار داده است. قرآن ضمن نفی هر گونه حاکمیتی، حاکمیت را به عنوان حقی ذاتی و طبیعی تنها برای خدا اثبات می‌کند، اعم از تکوین، تشریح، دنیا و آخرت. حاکمیت الهی هم‌ریشه در خالقیت، ربوبیت و مالکیت خدا بر هستی دارد و هم صفات حسنی و مطلق الهی که به صورت اثباتی و سلبی برای او عقلاً و نقلاً اثبات شده است. خداوند حاکمیتش را در زمین از طریق نمایندگان (انبیاء، اوصیاء و عالمان دین) اعمال و دنبال می‌کند. لذا حاکمیت مشروع و برحق حکومتی است که خداوند به آن اجازه دخل و تصرف داده باشد؛ و شعاعی از حاکمیت مطلقه الهی باشد. چنین حکومتی در طول حکومت بلامنازع خداوند قرار دارد و مشروعیت خود را از خداوند اخذ کرده است، نه از طریق رأی مردم. رأی مردم صرفاً می‌تواند مقبولیت باشد، نه مشروعیت و حقانیت. در سایه حکومتی که منشأ و اصل و اساس آن خداوند و قوانین و مجریان الهی قرار داشته باشند، امکان آزادی حقیقی و سعادت جامع دنیوی - اخروی میسر خواهد بود، و انسان و جامعه در سایه آن می‌تواند به کمالات در خور خویش نائل گردند.

منابع

- قرآن کریم
- **نوح البلاغه** (۱۳۷۰ ش) تحقیق شیخ محمد عبده، دارالذخائر، قم: الطبعة الاولى.
- آذری قمی، احمد (بی تا) **ولایت فقیه از دیدگاه قرآن**، موسسه مطبوعاتی دارالعلم، قم.
- ابن فارس، احمد (۱۴۰۴ ق) **معجم مقاییس اللغة**، مکتب الاعلام الاسلامی، قم.
- امینی نژاد، علی (۱۳۷۸ ش) **آشنایی با مجموعه عرفان اسلامی**، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی؛ چاپ اول.
- بصیرنیا، غلامرضا (۱۳۸۱)، **نسبت دموکراسی و مکتب‌های سیاسی**، قم: نشر معارف، چاپ اول.
- بیات عبدالرسول و همکاران (۱۳۸۱) **فرهنگ واژه‌ها**، قم: مؤسسه اندیشه و فرهنگ دینی، چاپ اول.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۸ ش) **ولایت فقیه**، مرکز نشر اسراء، قم: چاپ اول.
- حسینی طهرانی، سیدمحمدحسین (۱۴۳۱ ق) **ولایت فقیه در حکومت اسلام**، مشهد: دانشگاه مشهد.
- حکیم، محمدباقر (۲۰۰۳ م) **المجتمع الانسانی فی القرآن**، المركز الاسلامی المعاصر، بیروت: الطبعة الاولى.
- خسروپناه، عبدالحسین (۱۳۸۸ ش) **جامعه مدنی و حاکمیت دینی**، قم: انتشارات وثوق، چاپ چهارم.
- خلخالی، سید محمد مهدی (۱۴۰۱ ق) **آخرین تحول با حکومت ولی عصر 4**، تهران: نشر آفاق، چاپ چهارم.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۲۶ ق) **مفردات الفاظ القرآن**، طلیعة النور، قم: الطبعة الاولى.
- رنجبریان، مهدی (۱۳۸۱) **ولایت مطلقه، قانون اساسی و امام خمینی**؛ قم: انتشارات ظفر، چاپ اول.

- سبحانی، جعفر (۱۴۰۵ ق) *مفاهیم القرآن الکریم، محاضرات الاستاد*، به قلم جعفر الهادی، موسسه النشر الاسلامی، قم: الطبعة الثانية.
- سعیدی مهر، محمد (۱۳۸۸ ش) *آموزش کلام اسلامی*، قم: انتشارات طه، چاپ پنجم.
- شریفی، احمد حسین (۱۳۸۶ ش) *آیین زندگی*، قم: انتشارات معارف، چاپ سوم.
- صدر، محمدباقر (۱۴۲۶ ق) *الاسلام يقود الحياة، دارالكتاب الاسلامی*، بی‌جا، الطبعة الاولى.
- طباطبائی، محمدحسین (۱۴۱۷ ق) *المیزان فی تفسیر القرآن*، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، چاپ پنجم.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۱۸ ق) *تفسیر جوامع الجامع*، موسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين، قم المشرف: الطبعة الاولى.
- _____ (۱۳۷۲) *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، انتشارات ناصر خسرو، تهران: چاپ سوم.
- علی مددی، محمود (۱۳۸۹) *ولایت فقیه محور حکومت اسلام*، قم: نشر وثوق، چاپ اول.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ ق) *بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الأطهار*، مؤسسه الوفاء، بیروت: الطبعة الثانية.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۷۷ ش) *پرسش‌ها و پاسخ‌ها*، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم.
- _____ (۱۳۹۱) *نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه*، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴) *پیام قرآن*، مدرسه الامام علی بن ابی طالب ۷، قم: چاپ اول.
- منصورى لاریجانی، اسماعیل (۱۳۸۲) *ولایت*، حکومت حکیمانہ، قم: انتشارات خادم الرضا ۷، چاپ اول.
- میرآقایی، سیدجلال، *حکومت از دیدگاه مذاهب اسلامی*، تهران: مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی.
- نصرتی، علی اصغر (۱۳۹۱) *نظام سیاسی اسلام*، قم: مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه خواران، چاپ یازدهم.
- نوروزی، محمدجواد (۱۳۷۸) *فلسفه سیاست*، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم: چاپ چهارم.

